

یادداشت

صرفه جویی در مصرف آب

و رسالت اجتماعی سازمان‌ها

علی جمشیدی

ایران امروز با یکی از شدیدترین بحران‌های آبی تاریخ خود مواجه است. کاهش بارندگی‌های سال‌های اخیر همراه با مصرف ناپایدار منابع آب، موجب تنش آبی در بسیاری از مناطق کشور شده است. بنا بر آمار رسمی وزارت نیرو، از ابتدای پاییز ۱۴۰۲ نزدیک به ۳۱۹ شهر ایران با تنش و بحران آبی دست‌به‌گریبان هستند. این یعنی حدود یک سوم شهرهای کشور در تأمین آب شرب و بهداشت با مشکل جدی روبه‌رو شده‌اند. علاوه‌براین، خشک‌سالی بیابی و الگوی نامنظم بارش، مخازن آبی را تهی کرده است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که در آغاز سال آبی جاری، تنها ۳۵ درصد ظرفیت مخازن سدهای کشور پر بوده و حدود ۷۵ درصد آنها خالی است. در همان مقطع زمانی، در ۲۵ استان کشور تقریباً هیچ بارندگی چشمگیری ثبت نشده بود. این ارقام زنگ خطری جدی را به صدا درآوردند و تصویر روشنی از بحران کنونی ارائه می‌کنند.

مسئولیت اجتماعی سازمان‌ها در قبال آب

مسئولیت اجتماعی سازمان‌ها به این معناست که فراتر از اهداف صرفاً اقتصادی، درباره پیامدهای تصمیمات و اقدامات خود بر جامعه و محیط زیست پاسخ‌گو باشند. در حیطه آب، این مسئولیت شامل پذیرش نقش در قبال تأثیرات مثبت و منفی بر منابع آبی و تلاش برای تقویت اثرات مثبت و کاهش اثرات منفی است. به بیان ساده‌تر، هر سازمانی باید مصرف آب خود را بخشی از رسالت اجتماعی‌اش بداند و در راستای حفظ این سرمایه حیاتی برای جامعه‌گام بردارد. در واقع، بحران آب مسئله‌ای ملی است و مشارکت جمعی را می‌طلبد؛ اگر هر سازمان سهم خود را ایفا نکند، تلاش‌های دیگران نیز به ثمر نخواهد نشست. از منظر کسب‌وکار، توجه به مسئولیت اجتماعی در حوزه آب می‌تواند برای خود سازمان‌ها نیز مزایایی به همراه داشته باشد. کاهش مصرف آب اغلب به معنای کاهش هزینه‌ها در بلندمدت است. همچنین سازمانی که دغدغه‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را در فعالیت‌هایش لحاظ می‌کند، اعتبار و وجهه بهتری در بین مردم و مشتریان خواهد داشت. این امر می‌تواند اعتماد عمومی را جلب کرده و روابط جامعه و صنعت را بهبود ببخشد. به عبارت دیگر، مدیریت مصرف آب یک سرمایه‌گذاری اجتماعی است که علاوه بر کمک به جامعه، پایداری کسب‌وکار را نیز تضمین می‌کند.

راهکارهای فنی برای کاهش مصرف آب در سازمان‌ها

خوشبختانه گام‌های عملی و فناوری‌های متعددی وجود دارد که سازمان‌ها می‌توانند برای کاهش مصرف آب و بهره‌وری بیشتر به کار بگیرند. این راهکارها بسته به نوع فعالیت (داری، خدماتی یا صنعتی) ممکن است متفاوت باشند، اما بسیاری از اصول کلی در همه جا اجرashدنی است. در ادامه به چند محور مهم اشاره می‌کنیم: مدیریت و پایش مصرف، اصلاح و نوسازی تجهیزات و تأسیسات، شناسایی و رفع نشتی‌ها، بازچرخانی و استفاده مجدد از آب، بهینه‌سازی فضای سبز و مصارف، فرهنگ‌سازی، آموزش و مشارکت کارکنان. هرچند راهکارهای فنی نقش مهمی در کاهش مصرف دارند، اما بدون همراهی و مشارکت انسانی به نتیجه مطلوب نخواهند رسید. تغییر رفتار و نهادینه‌شدن فرهنگ مصرف بهینه در محیط کار، نیازمند آموزش و انگیزه‌بخشی است. سازمان‌ها می‌توانند با اقدامات زیر در بعد فرهنگی و آموزشی، رسالت اجتماعی خود را ایفا کنند:

- آگاهی‌بخشی و آموزش مستمر:** ارائه آموزش‌های منظم به کارکنان درباره بحران آب و راه‌های صرفه‌جویی، از اساسی‌ترین اقدامات است. این آموزش‌ها می‌تواند به شکل کارگاه‌های کوتاه، انتشار بروشور و پوسترهای اطلاع‌رسانی در محیط کار یا از طریق سامانه‌های داخلی (ایمیل، اینترانet) صورت گیرد.
- ایجاد انگیزه و مشارکت جمعی:** مشارکت فعال کارکنان زمانی محقق می‌شود که آنان احساس کنند بخشی از یک حرکت جمعی هستند و تلاش‌های‌شان دیده می‌شود. سازمان‌ها می‌توانند از روش‌های تشویقی بهره بگیرند؛ برای مثال تعیین اهداف مشخص کاهش مصرف برای هر بخش و قدردانی از بخش‌هایی که به اهداف می‌رسند. اجرای مسابقات یا کمپین‌های داخلی با محوریت صرفه‌جویی نیز مفید است (مثلاً رقابت میان واحدها برای کاهش بیشترین درصد مصرف آب طی یک دوره معین).
- الگوسازی و تعهد مدیریتی:** مدیران ارشد سازمان‌ها نقشی کلیدی در نهادینه‌سازی فرهنگ مصرف بهینه دارند. هنگامی که مدیریتی یک سازمان شخصاً به موضوع اهمیت دهد و در عمل پایبندی‌شان نشان دهد (مثلاً خودش در مصرف آب صرفه‌جویی کند، دستورالعمل‌ها را جدی بگیرد و منابع لازم را برای پروژه‌های مربوطه تخصیص دهد)، این پیام به بدنه سازمان منتقل می‌شود که موضوع حیاتی است.
- بیارم‌رسانی عمومی و ایفای نقش اجتماعی:** سازمان‌ها علاوه بر محیط داخلی خود، می‌توانند در فضای عمومی جامعه‌ نیز مروج پیام‌های حفظ آب باشند. درج پیام‌ها و نکات صرفه‌جویی در وسایات شرکت، شبکه‌های اجتماعی سازمان یا در کمپین‌های تبلیغاتی، تأثیر مثبتی در افزایش آگاهی عموم دارد.
- طرح‌های فرهنگی و اجتماعی:** افزون بر اقدامات فنی، نمونه‌های جالبی از فعالیت‌های فرهنگی از طرف سازمان‌ها دیده می‌شود. شرکت‌های آب و فاضلاب در برخی استان‌ها (مانند اصفهان و تهران) برنامه‌های آموزشی متنوعی برای مدارس و محلات ترتیب داده‌اند و از ظرفیت رسانه‌ها برای ترویج مصرف بهینه آب بهره گرفته‌اند.

جمع‌بندی

بحران آب در ایران واقعیتی انکارناپذیر است که همه ما را به چالش کشیده؛ اما در دل این بحران، فرصتی برای بازاندیشی در رفتار آبی جامعه نهفته است. سازمان‌ها و شرکت‌ها به‌عنوان بازیگران مهم اقتصادی و اجتماعی، وظیفه‌ای دوگانه بر عهده دارند: از سویی باید در درون خود مصرف را مهار کنند و بهره‌وری را بالا ببرند، و از سوی دیگر در قبال جامعه پیرامون نیز نقش روشنگری و همیاری را ایفا کنند. رسالت اجتماعی سازمان‌ها در قبال آب ایجاب می‌کند که امروز فراتر از الزامات قانونی ببیندشن و داوطلبانه برای حفظ این سرمایه ملی پیش‌قدم شوند. آنچه در این مقاله به آن پرداختیم، ترکیبی بود از راهکارهای فنی عملی، مانند به‌کارگیری تجهیزات هوشمند، تعمیر زیرساخت‌ها و بازیافت آب، و اقدامات فرهنگی و مدیریتی، نظیر آموزش، ایجاد انگیزه در کارکنان و پاسخ‌گویی اجتماعی. تجربه‌ها و آمارها نشان می‌دهد این تلاش‌ها می‌تواند مؤثر باشد. هر سازمان به سهم خود اگر حتی چند درصد مصرفش را کاهش دهد، در مقیاس ملی جمع این صرفه‌جویی‌ها به رقم‌های بزرگی تبدیل خواهد شد. به یاد داشته باشیم که نجات آب، نجات زندگی است و آینده فرزندان‌مان به انتخاب‌های امروز ما وابسته است. بیایید از نه یک ماده ارزان و فراوان، بلکه یک سرمایه بی‌بدیل ببینیم که امانتی در دست نسل حاضر برای نسل‌های بعدی است. در سایه این نگاه و با کوشش همگانی، از تک‌تک افراد جامعه تا بزرگ‌ترین سازمان‌ها، می‌توانیم بر بحران آب فائق آییم و مسیر توسعه پایدار و زندگی سعادتمند را برای ایران عزیز هموار کنیم. رسالت اجتماعی سازمان‌ها در این میان، نقشی تعیین‌کننده است؛ نقشی که امروز باید با عزم و اقدام، آن را به انجام برسانیم.

گزارش «شرق» از سرنوشت دختران قربانی تجاوز و تعرض در مرزهای شرقی ایران

من نجس نیستم

شکوفه حبیب‌زاده



«تو نجس شدی. ما نمی‌خواهیم یک موجود نجس در خانه‌مان باشد؛ از اینجا برو بیرون»؛ این جمله را پدر و مادرش گفتند؛ به دختری که تنها ۱۲سال داشت. «مریم» قربانی بود، نه مجرم. بااین‌حال، خانواده‌اش، همان‌طورکه سنت‌های سخت‌گیرانه روستا حکم می‌کرد، نه‌تنها پناهش ندادند، بلکه طردش کردند. دخترک از زخمی‌گفت‌کسه تن و جانش را شکسته بود، اما در برابرش، دیواری از انکار و سرزنش دید. در این گزارش، روایتی تلخ از برخی روستاهای مرزی شرق ایران را بازگو می‌کنیم؛ جایی‌که قربانیان خشونت، نه‌تنها از سوی جامعه، بلکه به دست نزدیک‌ترین افراد زندگی‌شان نیز مجازات می‌شوند. برای حفظ امنیت دختران، نام روستاها و شهرها ذکر نمی‌شود و اسامی روایت‌شدگان نیز واقعی نیستند.

اگر کسی بفهمد، می‌کشمت

ترس از بیان تجاوز و تعرض، هرچند ماهیتی عمومی دارد، اما وقتی ماجرا به مرزهای شرقی ایران می‌رسد، کار از این هم سخت‌تر می‌شود. جزای کار نکرده، پای دخترکائی است که خود قربانی‌اند. «نرگس» یکی از همین دخترهاست. می‌گوید: «من خیلی خوش‌شانس بودم، از خانه بیرونم نکردند. پدرم گفت برای اینکه روستا را به نجاست نکشی، شب اجازه داری به خانه بیایی. اتفاقی در گوشه حیاط را به من دادند تا آنجا بخوابم. شب‌ها سرد است. صدای سگ‌ها و شغال‌ها خواب را از سرم می‌برد. پتو را تا بالای چشم‌هایم می‌کشم، شاید خوابم بی‌رد. ممنوع است. مادم، خواهرانم یا حتی برادرم را صدا کنم. پدرم گفته با آنها حق ندارم حرف بزنم. او گفته این موضوع همین‌جا خاک می‌شود و هیچ‌کس نباید بفهمد، حتی سردار و خواهرهایت. فقط من و مادرتم می‌دانیم و اگر کسی بفهمد، می‌کشمت». این را که گفت، رعشه به بدنش افتاد. ترس از کشته‌شدن در تمام وجودش رخنه کرده بود.

یک ناجی

شراره هوشمندیار پزشکی است که خیلی اتفاقی با آنها آشنا شده؛ از کشوری غریب آمده، اما نفش هنوز بوی ایران را می‌دهد. دلش نبود که کاری برای مردمش نکند؛ آمده بود تا اگر مردم آن سرزمینی که به او معرفی شده‌اند، کمک لازم دارند، دوا و درمان‌شان کند. در همین گریودار بود که زمزمه‌هایی به گوشش رسید؛ از دختران طردشده‌ای که مادرها و پدرباشان هم دیگر آنها را نمی‌خواستند. مجبور بودند همدیگر را پیدا کنند و در خیابان‌ها بخوابند. عجیب نبود اگر بیراهه هم رفته باشند و برای نای، تنها لقمه‌نانی، به تن‌فروشی هم روی آورده باشند.

هوشمندیار، ناجی آنها بود. آمده بود تا کمی دردشان را کم کند. جایی، سرپناهی شاید. همین برایشان کافی بود، اما شیرین‌تر آن شد که می‌توانستند درس هم بخوانند. نه‌فقط دختران ایرانی، دختران مهاجر افغانستانی هم بی‌نیص نماندند. از هوشمندیار در گفت‌وگویی که با «شرق» داشت، می‌پرسم شما که سبب است که در ایران دور بودید و برای ادامه تحصیل از همان ابتدا به انگلستان رفتید، چطور شد با این دختران آشنا شدید؟ او این‌گونه روایت می‌کند: «من زمان کرونا به ایران آمدم. به‌طور خیلی اتفاقی با توان‌بخشی تنها مدرسه معلولان زنان در سعادت‌آباد آشنا شدم. از آن طریق کمک به زنان معلول را شروع کردم؛ از آموزش زبان تا تشکیل کمپین از انگلستان و پول جمع‌کردن برای خرید ویلچر برقی تا بتوانند به مدرسه بیایند. عجیب است که در تهران فقط یک مدرسه معلولان برای دختران داریم! آنجا به من گفتند در مرز بین ایران و افغانستان، زنانی هستند که مورد تجاوز و تعرض قرار گرفته‌اند و متأسفانه از خانواده و جامعه طرد شده‌اند، روی هوا هستند. اول فکر کردم نمی‌توانم کاری کنم. هرچقدر هم پولی جمع‌آوری کنم، نمی‌توانم آسایشگاه بسازم. متأسفانه تعداد ادامه نسبت به روستا زیاد بود. برای یکی از اسکان‌هایی که ساختم، ۲۰ نفر دختر جوان و نوجوان بودند. آمار زیادی برای آن روستای کوچک بود. باید محل زندگی آنها مثل یک خوابگاه کامل می‌بود. مادم گفت مهم نیست اندازه کمک چقدر باشد. مهم این است که از یک جا شروع کنی. این شد که یک اتاق حدود ۳۰متری به اسم کتابخانه دختر شراره هوشمندیار ساختم. ساخت این کتابخانه باعث شد تا این زن‌ها، چه زن‌هایی که در مرز افغانستان هستند و چه زنانی که در ایران‌اند، بدون اینکه مورد قضاوت قرار بگیرند، زندگی کنند، درس بخوانند و کار کنند».

آنجا چه کارهایی انجام می‌دهند؟

عمدتا کار صنایع دستی انجام می‌دهند و می‌فروشند. برای آموزش‌دادن به آنها هم چندین داوطلب داریم. من زبان درس می‌دهم و دروسی که به بیولوژی و شیمی مرتبط است.

چه شد که دومین کتابخانه را ساختید؟

بعد از یک سال که کتابخانه اول را ساختم، این خبر پیچید و متوجه شدم که در نقطه دیگری از مرز ایران و افغانستان هم این اتفاق افتاده است. آمار سن دختران زیر ۱۸ سال بود و

خیلی شوکه شدم. دخترانی ۱۰ تا ۱۵ساله. برای تحصیل آنها را تشویق می‌کنیم. قول دادم اگر درس‌شان را خوب بخوانند و بالای ۱۸ بشنوند، آنها را برای یک سفر به تهران می‌آورم. آرزو دارند تهران را ببینند، خصوصاً دختران افغانستانی. برای خانه دوم نمی‌توانستیم جایی پیدا کنیم. کنار یک مدرسه بزرگسالان، زمین‌وفقی را گرفتیم و در ازای آن پول اندکی پرداخت کردیم. یک خرابه بود؛ اما آنجا یک مدرسه کوچک برای زنان و دخترانی ساختیم که به آنها تجاوز و تعرض شده بود.

همه دختران کار می‌کنند؟ حتی دختران با سنین پایین؟

من تشویق‌شان می‌کنم که درس بخوانند؛ زیرا سن آنها کم است. هرکسی بخواهد کار کند، می‌گویم کاری باشد که اندکی به تحصیل مرتبط باشد؛ مثل تایپ‌کردن، صحافی و... این کار بهتر از آن است که از همان کودکی در بازار، صنایع دستی بفروشند. بهتر است تا ۱۶سالگی صبر کنند و بعد وارد بازار کار شوند.

نگاه به قربانی تجاوز باید تغییر کند

کمی مکث می‌کند و ادامه می‌دهد: «شرایط روحی آنها بسیار شکننده است. خیلی راحت هم انرژی مثبت می‌گیرند و هم افت می‌کنند. همین چند وقت پیش، یکی از دختران کم‌سن‌وسال از من پرسید «خانم دکتر اگر من روزی مثل شما دکتر شدم، چطوری این موضوع را فراموش کنم؟ چطوری به خواستگار بگویم این اتفاق افتاده؟». هرچقدر تلاش کردم که تعهیم کنم این اتفاق برای گذشته است، درک آن برای دخترک خیلی سخت بود». او درباره تأثیر فرهنگ در عدم پذیرش قربانیان تجاوز می‌گوید: «این سختی به خاطر این است که هنوز این فرهنگ در جامعه نهادینه نشده که این اتفاق ناخواسته برای هرکسی رخ داده است. به این افراد ناخواسته تعرض یا تجاوز شده و اگر جامعه مثل جامع دیگر از آنها حمایت کند، راحت‌تر می‌توانند از این فضا عبور کنند. هرچند فراموش نمی‌شود، اما می‌توان آن را مدیریت کرد. در جامعه سنتی این مناطق به دلیل آنکه تقریباً در روستاها عشیره‌ای زندگی می‌کنند، این خبر گوش‌به‌گوش می‌پیچید و نمی‌گذاشتند کسی با این افراد رفت‌وآمد کند و می‌گفتند این دختران، دخترانشان را به بیراهه هدایت می‌کند مثل خودشان!

درحالی‌که این یک اتفاق بود و خواسته آن دختر نبود».

هوشمندیار با چروکی در پیشانی که نشان از تلخی کلامش داشت، گفت: «برای من خیلی سخت بود که این وضعیت را می‌دیدم. بیشتر از اینکه به اتفاقی که دختران را زجر می‌داد، فکر کنم، به این فکر می‌کنم که باید راهی برای فرهنگ این مناطق کرد. جامعه باید بداند که این دختران قربانی تعرض و تجاوز هستند و نیاز به حمایت دارند، نه اینکه آنها را به دلیل فرهنگ نادرست و دکم سنتی طرد کند. تجاوز و تعرض خودش باری برای دختران است و این نگاه دیگران و برخورد آنها، بار دیگری روی دوش آنها می‌گذارد». او ادامه می‌دهد: «بعضی از این دختران کارت‌خواب بودند و در خیابان زندگی می‌کردند و حتی برای برخی از آنها تعرض و تجاوز در خیابان هم رخ داده بود. یعنی همین بیرون‌کردن از خانه دوباره برای آنها مهلکه‌ای بود که به دام‌شان می‌انداخت. برخی هم تا مرز اعتیاد و خودکشی پیش رفته بودند. دخترانی هم که کمی خوش‌شانس‌تر بودند، پدر اجازه می‌داد برای آنکه شب در بیرون از خانه نباشد، به خانه برگردند. در تهران، کمی دختران و زنان جرئت اعتراض دارند، اما در جوامع حاشیه‌ای مثل شهرهای مرزی، هنوز نیاز به تعلیم و تربیت نسبت به این موضوع وجود دارد». هوشمندیار البته می‌گوید در انگلستان هم مثل خیلی کشورهای دیگر این اتفاق رخ می‌دهد. او با ائمن‌هایی کار می‌کند و در آنجا با دختران پناهجوی فارسی‌زبان که به آنها تجاوز شده صحبت می‌کند تا بتوانند از زندگی مسموم قبلی خود عبور کرده و زندگی جدیدی را آغاز کنند. بااین‌حال تمرکز خود را بر دختران ایران گذاشته است.

این دختران به اندازه کافی زخمی هستند

چطور تجاوز و تعرض شناسایی می‌شد؟

اغلب شکایت می‌کردند. پدر می‌گفت که شکایت می‌کنم نه به خاطر دخترم، برای اینکه فردا روزی نگویند دختر تو بدکاره

یادداشت

رویارویی تضادها

تئاتری پرهرزبه برای نمایش فقر



فرشادقوشچی

روزنامه‌نگار و دانشیار دانشگاه

اولپور توئیتست دومین رمان نویسنده نامدار انگلیسی، چارلز دیکنز است که در سال ۱۸۳۸ میلادی منتشر شده است. داستانی اجتماعی که زندگی کودکان را در تهیدست‌ترین لایه‌های جامعه انگلستان آن روزها را به تصویر می‌کشد. اولپور پسرپچه یتیمی است که در نواخانه بزرگ شده و رمان دیکنز، قصه آوارگی‌های او از فقر و درماندگی مطلق که زمینه فرار او را به لندن فراهم می‌کند تا دزدی‌های اجباری و ناخواسته در چنگال انسان‌های دیوسپیت را روایت می‌کند و نمایشی عالی از جامعه فردوست قرن نوزدهم لندن است.

از این رمان در سینما و به‌خصوص تئاتر اقتباس‌های فراوانی در سراسر دنیا شده و در همین روزها نیز تئاتری به همین نام در زمین تنیس باشگاه ورزشی انقلاب که البته هیچ مناسبتی با سالن نمایش و مخاطبان حرفه‌ای تئاتر ندارد، به روی صحنه رفته است. ضمن اینکه ظاهراً به یمن حضور سلبریتی‌های حاضر در نمایش نظیر هونن شکلیا، بهنوش طباطبایی که اخیراً خبر جلسه دفاعیه پایان‌نامه‌اش فراگیر شد، سیامک انصاری و کاظم سیاحی با استقبال فراوانی روبه‌رو شده است.



نمایشی باشکوه و پرهرزبه با قیمت بلیت نزدیک به دو میلیون تومان در بیشتر ظرفیت صندلی‌های باشگاه و البته بخشی هم کمتر از این، تردیدی نیست که باید دخل و خرج نمایش با هم بخواند، آن‌هم تئاتری با این همه تدارکات و دکور فراوان، از سویی تیمی با بازیگران سرشناس حتماً مطالبه دستمزد بالایی هم برای اجرا دارند، زیرا در غیر این صورت نمایشی این‌چنین و با مخاطب زیاد خودپه‌خود از اساس منتفی بود. بنابراین کار اشکالی بر این نمایش و عوامل آن مرتب نیست. اما مسئله مهم آن است که نمایش فقر، رنج و درماندگی بچه‌ای یتیم، با جلال و شکوه بصری و هزینه بالای آن جامعه را دچار پارادوکسی عمیق می‌کند و آن‌هم اینکه اگر تماشای این نمایش برای افرادی در شرایط اقتصادی موجود و در جامعه‌ای که فراوان از این اولپور توئیتست‌ها هستند و البته چارلز دیکنزی نیست که داستانشان را جاودانه کند، توانایی تأمین هزینه آن را دارند و احتمالاً برای گذراندن اوقاتی خوش و لحظاتی در کنار سلبریتی‌های محبوبشان است، چرا از متن نمایشی کلاسیک که از نزدیک به ۲۰۰ سال گذشته پس از انتشار آن همواره نمادی از فقر و تنگدستی بوده، استفاده شده است؟ و از طرفی دیگر، چنین اجراهایی چه کمکی به اعتلای تئاتر در ایران می‌کند؟ البته نباید فراموش کرد که سخن و بحث از تئاترهای موسوم به لاله‌زاری نیست که آن از مقوله‌ای دیگر است.

این یادداشت در پی تخطئه و نادرست‌شمردن چنین اجراهایی از تئاتر در ایران نیست، اما انتخاب متون مناسب نمایشی با حال و احوال اجرا لااقل می‌تواند کمکی به تقلیل تضادهای طبقاتی ذهنی و عملی در میان جامعه کند. باز هم تأکید می‌کنم به‌خصوص از تضادهای ذهنی در آسایش روانی جامعه نباید غافل شد. زیرا حداقل برای تضادهای طبقاتی عملی کاری از دست ما ساخته نیست یا بسیار کم‌اثر است. زمانی در دهه ۵۰ خورشیدی در بین نویسندگان و هنرمندان ایران جدل داغی راجع به رسالت هنر در جامعه تحت طبقه‌بندی هنر برای هنر و هنر برای مردم وجود داشت، به نظر من به‌دلیل تفاوت‌های ساختاری موجود، این نمایش‌ها نه واجد مؤلفه هنر برای هنر هستند و نه هنر برای مردم.



فرشاد قوشچی

